

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
 وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«وَأَنَا يَا سَيِّدِي عَائِدٌ بِفَضْلِكَ هَارِبٌ مِنْكَ إِلَيْكَ مُتَّجِزٌ مَا وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ أَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا؛

ای مولای من، من به فضل و کرم تو پناهنده می شوم و پناه می برم، و از تو به سمت تو شتاب می گیرم، و جهش می نمایم و آنچه را که وعده دادی از گذشت و چشم پوشی نسبت به کسانی که حسن ظن به تو دارند، من نسبت به این وعده متنجز و پایدار هستم، و پابرجا و باورمند هستم» اینها همه یک معنا دارد.

خُب دیشب عرض کردیم که: این فقره «یا سیدی عائذ بفضلک ...» مقصود و منظورش چیست: که خدایا من به فضل تو پناه می برم! چرا به عدل تو پناه نبرم؟ مگر خدا عادل نیست؟ و ما چرا با این صفت به خدا باید پناه ببریم، و پناهنده بشویم و فضل خدا را باید مستمسک قرار بدهیم برای امور خود و سراغ عدل خدا نرویم؟ چون خدای متعال عادل است، و هر چیزی را در جای خود قرار می دهد، اگر کسی خوبی کند او را پاداش به خوبی می دهد و اگر بدی کند پاداش به بدی خواهد داد، این معنا معنای عدل است.

خُب اگر قرار بر این باشد، ما هم به خدا به عدل او پناه ببریم و خدا را با جنبه عدالتش نگاه کنیم، چون خدای متعال دارای صفات مختلف است، هم عدالت دارد، هم قاهر است و قهر دارد، قهار است، هم کبریائیت دارد، هم رأفت و عطوفت دارد، رحمانیت دارد، رحیمیت دارد، خدا صفات مختلف دارد دیگر: «وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» (الأعراف، ۱۸۰)؛ خدا دارای اسماء مختلفه حسنی است خدا را با این اسم بخوانید، با این اسماء بخوانید طلب کنید» و هر اسم یک کاری از او برمی آید، یک اثری از او متراوش است، و در اینجا است که خُب طبعاً افراد و ارباب ذکر و ارباب ورد نسبت به اسامی پروردگار عنایات خاصی دارند، و برای مسائل و حالات و قضایای مختلف، از آثار اسامی مختلف پروردگار بهره می گیرند. و هر اسم طبعاً دارای یک خاصیتی است، دارای یک جهتی است، دارای یک اثری است، حتی اضافه کردن یک واو در یک ذکر و در یک اثر آن ذکر را تغییر می دهد. یعنی به این کیفیت مسأله تفاوت می کند. و شرائطی که دارد اینها همه إن شاء الله اگر فرصت پیدا کردیم و توفیق پیدا کردیم در

شب‌های مجالس عنوان وقتی که به مسأله ذکر رسیدیم تفصیلاتش را در آنجا در حدود سعه و استعداد و قابلیت ظروف عرض می‌کنیم، خصوصیت اسماء را و آثاری که مترتب بر این اذکار و بر اوراد هست و اینکه انسان از سر خود نمی‌تواند مشغول به هر ذکری و به هر وردی شود و از پیش خود اشتغال به اینها داشته باشد، اینها حُب در جای خود إن شاء الله خواهد آمد.

اما امام سجاد علیه السلام در اینجا از بین فضل و عدل به مسأله فضل اشاره دارند، که: ای سید و ای مولای من، من به فضل تو با تو برخورد می‌کنم نه با عدل تو، گرچه تو عادل هستی، و خوبی را به خوبی پاداش می‌دهی، ولی من با عدل تو کاری ندارم، حالا عادل هستی برای خودت عادل هستی، مثل اینکه قهار هستی، حالا بگوییم چون تو قهار هستی پس ما هم با این صفت خدایا تو را مورد خطاب قرار می‌دهیم؟ می‌گوییم: نه بابا، آن قهاریتت سرجا محفوظ باشد، ما با آن کاری نداریم و ما به سراغش نمی‌رویم، آن قهاریت تو برای یک عده دیگر و مخلوقات دیگر و یک خلق دیگر و خلاصه هستند کسانی که از این اسماء باید به درد آنها برسی، خودت می‌دانی دیگر، بالاخره یزید و ابن زیاد و شمر و ... در هر زمانی زیاد داریم، این قهاریت را بیاور برای آنها مصرف کن، به کار ببر، ما خلاصه در این محدوده جلو نمی‌آییم، غضبت، قهرت، دورباشت، ابتعادت، نمی‌دانم عدم توجهت و امثال ذلک؛ خلاصه این صفات صفاتی است که نه ما خیلی تمایل داریم و نه تجویز شده که با این صفات ما تو را مورد خطاب قرار بدهیم، نه، هستند در این دنیا کسانی هستند که از این صفات به دردشان می‌خورد.

خدا رحمت کند مرحوم آقا می‌فرمودند که: دنیا را به اهلش واگذار کنید، خیلی دنبال دنیا و مسائل و این چه کرد و آن چه کرد و ... نروید، بالاخره در این دنیا هستند کسانی که گوششان دنبال این حرف‌هاست: اینجا چه شد؟ آنجا چه شد؟ این رفت بالا! آن آمد پایین! این نمی‌دانم فرض کنید که به این مصدر و صدارت رسید! او از این صدارت و مصدر خلع شد...! یک عده هستند که دنبال اینها بروند و از این اخبار هم بهره‌مند بشوند و خلاصه پیچ رادیو و تلویزیون و امثال ذلک برای اینها مفید خواهد بود، فکرتان را خیلی صرف این مسائل نکنید، اهل اینها هستند و کم هم نیستند إلی ماشاء الله.

خدا برای اینگونه امور مخلوقاتی را خلق کرده است:

متاع کفر و دین بی‌مشرتی نیست گروهی این گروهی آن پسندند^۱

خیال نکنید حالا فرض کنید که اگر به دنبال این مطالب رفتید، این خلق خدا بی‌اثر و بی‌نتیجه می‌ماند، نه، اینقدر هستند که نیابتاً، وکالتاً، ولایتاً، خلاصه هر جور شما تصور کنید اینها از عهده این مطالب برمی‌آیند، می‌فرمودند: بروید دنبال آن چیزی که دیگران به دنبال آن نیستند، دنبال آن بروید،

اینجا اینقدر هستند که من به الکفایه به قول معروف وجود دارد که به این مسائل و مطالب برسد.

متاع کفر و دین بی مشتری نیست گروهی این گروهی آن پسندند

این چند روز دنیا و این چند نفسی که می آید و می رود، حیف است که با تشویش ذهن و با تخیلات و تصوّرات در امور روزمره بخواهد صرف شود، حیف است.

رفته بودم منزل یکی از اقوام، ما را ظهر دعوت کرده بودند، از ظهر گذشته بود و یکی در آنجا بود نمازش را نخوانده بود و می خواست نماز بخواند دنبال این بود که اگر بخواهد نماز بخواند این اخباری که ساعت دو است و نمی دانم چه می گویند، از ورزش و این چیزهاست [از دستش برود] لذا ببیند اول قضایا و مسائل چه شده که وقتی که مطالب را شنید دیگر با خاطر جمعی نماز بخواند، حضور قلبش از بین نرود! و همین طور این مهر را دستش گرفته بود، ما هم به این نگاه می کردیم نه مهر را زمین می گذاشت و نه اینکه می ایستاد نماز بخواند، نه مهر را در طاقچه می گذاشت...! بنشین بابا، تو که یک خبر ورزشی برایت از ارتباط با خدا مهم تر است مگر مجبوری مهر را همین طوری در دست گرفتی حالا تا ببینی که این اخبار کی شروع می شود؟ کی توپ را زده به آن دروازه؟! عجب واقعاً دنیایی است، عجب دنیایی است، عجب آدم‌های بیکاری!

حُبّ حالا ما می خندیم ولی واقعاً این مطالب هست یا نیست؟ هست یا نیست؟! یعنی ارتباط با خدا و توجه به خدا، وقتی که می گوئیم آقا یک خبرهایی هست حُبّ بیخود که نیست، رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که موقع نماز می شد وقتی که می آمد، مردم احساس می کردند که چهره پیغمبر تغییر پیدا کرده همین طوری منتظر است؛ یک ربع مانده به ظهر، بیست دقیقه مانده به ظهر، هی نگاه می کند خورشید به زوال رسید؟ به وقت رسید؟ کی موقع باز شدن درب‌های ورود به حریم پروردگار می شود؟ کی موقع باز شدن راه حرکت مردم به سوی خدا می شود؟ معنایش این است دیگر، معنایش این است که مردم صبر کنید، یک ربع دیگر این درها دارد باز می شود، این راهها دارد مفتوح می شود، یک ربع دیگر دارد این دعوت انجام می شود.

این بزرگان، این عرفا، این اولیاء به این مسائل اینگونه نگاه می کردند، منتظر باز شدن در بودند، منتظر فرستاده شدن دعوت پروردگار بودند، که در موقع ظهر، در موقع مغرب، در موقع صبح، در موقع عصر، در موقع عشاء دعوت آمده، نه تابحال دعوت نیست، قبل از ظهر هنوز دعوتی نیست، منتظر دعوت هستند، منتظر هستند بیایند برایشان، این حالت دعوت و حالت اجازه ورود از ناحیه پروردگار برایشان برسد، اینها این جور به نماز نگاه می کردند ما چی؟ انگار نه انگار مثل آدمی که می رود در اداره کارت می زند همین قدر مهر آن دستگاه بخورد به این کارت ثبت کند که این آقا وارد این اداره شده ما با

پروردگار خودمان، مثل کارت زدن به اداره داریم نگاه می‌کنیم. آهای! ببین ما نماز خواندیم، ملائکات، نکیر و منکر و ... حواسشان باشد که ما آمدیم و نماز خواندیم و همین قدر قضاء نشد! همین قدر قضاء نشد!

خُب چقدر فرق است؟ شما همین قضیه را نگاه کنید، همین مسأله را شما نگاه کنید، این به طور کلی چگونه ذهن انسان را و فکر انسان را و زیربنای اندیشیدن در تعلق تکالیف به بندگان را تغییر نمی‌دهد، که انسان با این کیفیت به نماز نگاه کند، یا اینکه این طور تصور کند: خیلی خُب هنوز که موقع ظهر نیامده ده دقیقه مانده، حالا فو قش هم یک قرص هم خوردی چهارپنج ساعت مگ بودی و خواب بودی و قضاء هم شد، مسأله‌ای نیست! مشکلی نیست! خُب هنوز که نیامده دیگر، هنوز که زوال نشده هنوز که وقت نماز نیامده، ببینید چقدر فرق می‌کند! زمین تا آسمان تفاوت می‌کند بین دو دیدگاه و بین دو حکم و بین دو فتوا، بین دو تکلیف، بین دو کیفیت تعلق حکم به عباد، چقدر مسأله فرق می‌کند که یک رسول الهی که همین طور منتظر است و وقتی که موقع ظهر می‌رسد ندای: ارحنی یا بلال بلند می‌شود که بلال بلند شو برو و راحت کن من را از این دنیا و از این اشتغال به امور دنیا که همه‌اش [اشتغالات پیامبر] برای خدا و در راه خداست، پیغمبر صلی الله علیه و آله از دیوار مردم که بالا نرفت که بیاید بگوید ارحنی یا بلال! مال مردم را نخورد که بیاید بگوید ارحنی یا بلال! دزدی که نکرد، دروغ و تقلب که نکرد، خیانت که نکرد، این کارها را که نکرد، صبح تا شبش به امور و رتق و فتق و امور مردم و رسیدگی به امور مردم و بیان حکم و اخلاق و موعظه و تبلیغ و دیانت و اینها بود در عین حال می‌گفت ارحنی یا بلال، بلال بیا من را نجات بده، بلال بیا من را از این ارتباط با مردم که در راه خدا بوده، در راه دین بوده، در راه تبلیغ بوده، ولی همین قدر نفس این ارتباط از آن محوضت و ارتکاز در ارتباط بلاواسطه با خدا بالاخره مانع بود. محوضت در آن ارتباط خاص، ارتکاز در آن ارتباط، بالاخره این مانع بود، می‌آید می‌گوید: ارحنی یا بلال بیا من را راحت کن می‌خواهم الآن وصل شوم، الآن دیگر دارد دعوت می‌رسد، رسید، وقتش رسید دعوت از ناحیه پروردگار آمد!

این نمازی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواند و آن نمازی است که راجع به اینها خُب سال‌های گذشته مطالبی هم خدمت رفقا و دوستان عرض کردیم! یا اینکه خُب بالاخره آدم همین طوری بیاید و نگاه کند و ببیند که یک چیزی را انجام بدهد و بعد هم که برود.

این عبارت امام سجاد علیه السلام در اینجا می‌خواهد بفرماید که: من به فضل تو، نه با عدالت تو می‌خواهم برخورد کنم، اگر عدالت باشد این عدالت همین جا انجام می‌شود، آن کسی که می‌آید و منتظر این است که ببیند اخبار را که پیچش را باز کند چند تا توپ زدند در آن چهاردیواری و چوب‌ها و ...

خدا عدالت را می‌آید در آنجا اعمال می‌کند می‌گوید: بسیار خُب تو به اندازه توپ زدن برای من ارج و قیمت قرار ندادی، من هم همین نمازی را که می‌خوانی همان توپ در دروازه برایت قرار می‌دهم، هیچ! تازه وقتی هم دارد نماز می‌خواند یک چشمش به تلویزیون است و یک چشمش هم به مهر است که بالاخره از این قضیه جا نماند! مبادا یک وقت این خبر از دستش برود دیگر آسمان به زمین می‌آید، اگر این خبر را نشنود این آسمان آمده به زمین صاعقه نازل شده، زلزله واقع شده، عالم کن فیکون شده که این یک خبر را نشنیده، اینها همه از بدبختی ماست، به چه بدبختی باید بیفتیم، به چه بیچارگی و به چه سردرگمی که یک همچنین حالی داشته باشیم، حالا این برای این مورد و سایر موارد و امثال ذلک هم مثل همین، حالا ما فقط در اینجا یک مثال زدیم.

خدا هم در اینجا می‌آید عدالت را همین جا به خرج می‌دهد، در روایت داریم: وقتی که در نماز بنده من غیر از من را شریک قرار بدهد و فکرش به جز من به سایر موارد هم برود - خُب سوره حمد را قل هو الله را که از حفظ هستیم چه متوجه باشیم چه نباشیم که می‌خوانیم، شما حواستان هم پرت باشد سوره حمد را بدون غلط می‌خوانید، خُب این قدر خوانده‌ایم که عادت کرده‌ایم و دیگر برایمان مرتکز ذهنی - خدا می‌گوید که من می‌بینم این آمده نماز خوانده و در نماز غیر از من را شریک قرار داده است، بسیار خُب، این ملائکه که وقتی که می‌خواهند این نماز را بالا ببرند، خُب ملائکه نماز را بالا می‌برند دیگر، یعنی روح نماز به سمت خدا پرواز می‌کند: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ﴿۱۰﴾** **فاطر**، ۱۰؛ کلمه طیب یعنی همان حالت نورانی و روحانیت بنده به سوی خدا می‌رود یعنی به سوی مبدأ خودش در حرکت است، و وصل می‌شود به آنجا؛ از عالم ماده که عالم صدور کلمه طیب است به عالم تجرد که عالم حقیقت این ماده و حقیقت این الفاظ و حقیقت این رکوع و حقیقت این سجود است، به آن عالم حرکت می‌کند و وقتی که می‌خواهد به آنجا برود این عملی است که غیر از خدا در آن شریک است، به فکر فوتبال بوده، به فکر گل زدن چی چی بوده، به فکر رفتن خانه عمه و خاله بوده به فکر فلان کار بوده، به فکر فلان برنامه بوده: عصری بروم فلان جا با این صحبت کنم... الله اکبر الله اکبر...

همه جا رفته و گردش کرده و منظومه شمسی را طی کرده فقط به تنها کسی که فکر نکرده آن خدایی است که جلوییش ایستاده دارد... وقتی که می‌خواهد این بالا رود خدا به ملائکه می‌گوید که: این شخص غیر از من را [در نماز شریک کرده] - عدالت خدا اینجاست، امیرالمؤمنین علیه السلام به خدا عرضه می‌دارد: خدایا با فضل خودت با من رفتار کن نه با عدل، تازه او این حرف‌ها را می‌زد، او این حرف‌ها را می‌زد! - به این ملائکه خدا می‌گوید: من خوب شریکی هستم برای شریک خودم، او شریک قرار داده دیگر، فکر همه چیز کرده غیر از ما، برای ما هم یک الله اکبر گذاشته، من سهم خودم را

هم به همان شریک‌های خودم می‌بخشم، عمه باشد، خاله باشد، رفیق باشد، توپ در دروازه باشد، صاعقه فلان جا باشد، نخست وزیر تایلد باشد، رئیس جمهور کامبوج باشد، هر کوفتی بخواهد باشد! اینها همه شریک است دیگر، فکر اینها را کرده، نخست وزیر کجا چه شد؟ نمی‌دانم خرابکاری کرد، رئیس جمهور فلان جا فلان خلاف را کرد، آن وزیر فلان آن کار را کرد وکیل فلان فلان کرد.

من سهم خودم را به اینها می‌دهم، این نماز را بروید و بر سر این بکوبید و بگویید که این مبارک خودش باشد. این می‌شود عدالت - یکی بود آدم خوشمزه‌ای بود می‌گفت: من وقتی نماز می‌خوانم از آنجایی که هستم فرار می‌کنم چون می‌ترسم همان نماز توسط ملائکه روی سرم بخورد، جا خالی می‌دهم تا اینکه ملائکه آن را روی سرم نزنند، می‌روم یک خرده آن طرف‌تر، دو سه متر...! - من سهم خودم را به او می‌دهم، این می‌شود عدالت، عدالت خدا این است. خلاف می‌کنی عدالت چیست؟ خلاف است، کار خوب می‌کنی این در مقابلش. این برای این مسأله است، این قضیه یک طرف دیگر دارد و آن عبارت از فضل خداست، یک صفتی خدا دارد که صفت، صفت فضل است، یعنی کرامت، بخشش، افزونی، زیاده، خارج از آن حق و خارج از استعداد و قابلیت، این صفت، صفت خداست.

بندگانی که خدا را شناختند اینها از آن اول می‌روند سراغ این صفت، خدایا ما با عدالتت کاری نداریم، عدالت را نسبت به هر کسی می‌خواهی انجام بده بده، ما کاری نداریم. با ما به عدالتت رفتار نکن، ما کاری به عدالتت نداریم. عادل هستی بسیار خُب عادل هستی به جای خود، ما نمی‌گوییم نیستی، ولی آیا فضل داری یا نداری، خودت را هم که به فضل متصف کردی، فضل یعنی اضافه بر عدالت که مرتبه مرتبه کرامت است.

چقدر خوب است که انسان متصف به صفت فضل بشود، نه متصف به صفت عدل، خُب
انسان باید متصف به صفات الهی بشود، باید انسان متممی به اسماء الله شود دیگر، تا اینکه بتواند در آن مجرای فیض آن صفت و آن اسم بتواند این هم قرار بگیرد. ممکن است در این دنیا شخصی باشد عادل باشد، عدالت دارد، شخص عادل شخصی است که حق را به حق، و ظلم را به همان مقدار پاداش می‌دهد نه کم و نه زیاد. خُب این صفت، صفت عدل است می‌گویند: مؤمن باید عادل باشد یعنی همین. گناه کردن یعنی بر خلاف عدل عمل کردن، ظلم کردن یعنی بر خلاف عدل عمل کردن، دروغ یعنی برخلاف عدل سخن گفتن، خیانت برخلاف عدل عملی را انجام دادن، که اینها همه برخلاف عدالت است.

این مسائلی که مربوط به تقلید و جواز تقلید و اینها هست که مجتهد بایستی که عادل باشد، متصف به اوصاف حمیده و ... باشد، که خُب در آن اختلاف هست که بعضی‌ها گفتند: منظور از صفاتی

که در آثار و روایات است منظور صفت، صفت عدالت است ولی بعضی‌ها گفتند: مافوق عدالت است، که خُب این مطالبش در همان رساله اجتهاد و تقلید مرحوم والد رضوان الله علیه که اخیراً پخش شد و منتشر شد این مطالب در آنجا ذکر شده است و ایشان مطالب را در آنجا فرموده بودند.

صفت فضل این است که اضافه بر این مطلب انسان عمل کند. شخصی یک کارگری را در منزل بیاورد با او هم باید طی کند از اوّل چقدر می‌گیرد، وقتی که می‌خواهد حقش را بپردازد بگوید بیا این حقّت و بعد یک چیزی هم اضافه به او دهد. اگر همان مبلغ را که طی کرده بدهد خُب این عدل است، از اوّل این قدر گفتی و بعد هم این قدر به او بدهد، ولی یک چیزی اضافه بدهد تا دلش خوشحال شود. در روایات داریم وقتی که از یک شخصی قرض می‌گیری موقع اداء قرض یک چیزی را اضافه بدهید، نه از باب ربا، اگر آن جنبه، جنبه الزامی باشد خُب آن رباست، و حرام است. نه، از پیش خودتان، صد هزار تومان قرض کردید حالا یک ماه گذشته و می‌خواهید پس می‌دهید، البته مسأله تنزل ارزش مالیه [و افت بواسطه تورم] نیز آن یک مطلب دیگر است که انسان باید در موقع اداء قرض لحاظ ارزش مالیه آن مال و دین را بکند. در اینجا نفس همان تعداد و کمیّت آن دین که در ابتدا آن را استقراض کرده است منظور است، آن به جای خود، ولی اضافه بر آن دادن مستحب است.

مثلاً صد هزار تومان انسان قرض کرده موقع پس دادن صد و ده هزار تومان بدهد، ده هزار تومان روی آن، بیست هزار تومان روی آن، اضافه بدهد، این مستحب است، البته مستحب است که او نگیرد، و لیکن مستحب است که این بدهد. این اضافه در هر چیزی هست. کاری برای انسان شخصی انجام می‌دهد، در این انسان اضافه می‌دهد. یک محبتی می‌خواهد بکند یک لطفی شخص در حق انسان کرده انسان همان لطف را وقتی که می‌خواهد تلافی بکند یک اضافه هم داشته باشد. یک شخصی برای انسان هدیه‌ای آورده انسان وقتی که می‌خواهد به او هدیه بدهد یک مقداری اضافه باشد. این اضافه خودش یعنی فضل، فضل از صفات پروردگار است یعنی اضافه. اگر انسان در این دنیا این عمل [فضل] را انجام بدهد خدا هم با او در آن دنیا به همین کیفیت رفتار خواهد کرد. سعی کنیم که همیشه جنبه فضل را در نظر بگیریم، فلان شخص به انسان این مطلب را گفته اشتباه کرده، حالا انسان بیاید و همان مطلب را بگذارد در یک جا به او بگوید این حالا فوقش عدالت می‌شود، آن حرف تند زده این هم ... فضل این است که ندیده بگیرد، اگر او یک مطلبی را گفته این ندیده بگیرد چشمش را ببندد و نشنیده بگیرد! این می‌شود فضل، یا اینکه طور دیگری برخورد کند این می‌شود فضل.

در جلوی دیگران آمده او را تعییر کرده عیب او را در جلوی دیگران گفته که این کار، کار غلط است، انسان نباید یک عیبی را در جلوی دیگران مطرح کند، این کار غلط است، این هم بلند شود بیاید

منتظر باشد تا از این یکی بهانه‌ای دستش بیاید، کارهایش را ببرد زیر ذره‌بین یک گیری که پیدا کرد، هان! این را بگیرد لای پرونده بگذارد و بگوید خُب حالا یکجا تحویل می‌دهم، این کار صحیح نیست. انسان در اینجا فضل را باید به کار ببرد، ندیده بگیرد، حالا آن آمد آن کار را کرد این توجّهی نکند و خدا هم بر انسان آسان می‌گیرد.

این صفت فضل بسیار صفت مهمّی است که انسان با خدا معامله نکند، در مقام معامله بخواهد بیاید، یک عملی انجام داده است از خدا توقع یک عمل دیگر را داشته باشد.

مردم یک همچین تفکّری دارند، تفکر مردم این است که این عملی را که انسان انجام می‌دهد این عمل برای یک مسأله دیگر است، کأنه در اینجا هیچ قضیه‌ای اتّفاق نمی‌افتد، صرفاً یک عملی است که انسان انجام می‌دهد و بعد توقع یک عمل دیگری را دارد، مثل اینکه انسان فرض بکنید که درس می‌خواند برای رسیدن به مدرک، نه اینکه درس بخواند برای خودش، یعنی این درس‌هایی که می‌خواند برای این است که مدرک بگیرد، الآن هیچ قضیه‌ای اتّفاق نمی‌افتد، ماه دیگر قضیه‌ای اتّفاق نمی‌افتد، سال دیگر قضیه‌ای اتّفاق نمی‌افتد، بعد از چهار سال آن مدرکی که می‌دهند در آن موقع این قضیه اتّفاق می‌افتد، آن اثر در آن چهار سال اتّفاق می‌افتد.

اما اگر کسی درس را بخواند برای خود درس، کاری به مدرک ندارد به او مدرک دادند یا ندادند، همان موقع که دارد می‌خواند همان موقع هم دارد اثرش را می‌گیرد، همان موقع هم دارد نتیجه‌اش را می‌گیرد، ارتباط انسان با خدا ارتباط، ارتباط نقد است، نه ارتباط نسبه مدرک، ارتباط ارتباط نقد است، و این خیلی مسأله مهمّی است، مخصوصاً برای راه انسان و سلوک در راه خدا و اطلاع انسان بر موقعیت خود که در چه جایگاهی قرار دارد این مسأله خیلی مهم است.

آیا ما که وارد این مطلب شدیم، ما که وارد این مکتب شدیم آیا برای این است که مطالبی که هست، قضایایی که هست، مسائلی که یک به یک به نحو استمرار انجام می‌گیرد، هیچ قضیه و مسأله‌ای انجام نمی‌شود و بلکه بعداً و در آینده، مثلاً ده سال دیگر، پانزده سال دیگر، بیست سال دیگر یک مسأله‌ای تحقّق پیدا کند؟ این است؟ یا اینکه از همان اوّل و روز اوّل که وارد این مکتب و سیر و متابعت از مرام بزرگان و اولیاء الهی و عرفای بالله شده‌ایم از همان روز اوّل پاداش را داریم می‌گیریم، ساعت دوّم مربوط به ساعت دوّم، ساعت سوم مطالب مربوط به ساعت سوم، روز دوّم پاداش روز دوّم، نقد دارد این مسأله انجام می‌شود نه نسبه.

خیلی‌ها خیال می‌کنند که مطالبی که در این راه و قضایایی که در متابعت از راه و مکتب بزرگان است اینها همه نسبه است: این کار را انجام بده اثرش را آن دنیا می‌بینی! این عمل را انجام بده، ده سال

دیگر نتیجه‌اش را می‌بینی! یعنی الآن هیچی! الآن شما ربات هستید! پلاستیک هستید، کائوچو هستید، سیم و مس و فرض کنید که نایلون و اینها هستید! نه ادراک دارید، نه فکر دارید، نه شعور دارید، نه احساس دارید، نه حس دارید، نه ذوق دارید! بلکه همه اینها مسائلی است که انجام می‌شود و باید انجام شود، بعداً ده سال دیگر، پانزده سال دیگر، بیست سال دیگر، یکدفعه شعور پیدا می‌شود! ذوق پیدا می‌شود، حال پیدا می‌شود آن موقع الآن نه! الآن چوب، الآن پلاستیک و کائوچو... نه، این غلط است، این درک اصلاً غلط است، این درک باطل است و این درک از اول مانع است، مانع حرکت و مانع سیر است.

اولین قدم که انسان در راه خدا بخواهد بردارد و اولین لحظه‌ای که انسان بخواهد حرکت کند همان لحظه همان جا گرفته، چیز دیگری نیست، همان آن، در همان لحظه، نفس حضورش در آنجا همان بهشتی است که باید باشد، همان لقائی است که باید باشد. لقاء با پروردگار خیال نکنید این است که یک قضیه‌ای اتفاق می‌افتد پنج سال دیگر، ده سال دیگر یکدفعه همه چیز می‌رود کنار اصلاً یکدفعه زمین و آسمان تغییر پیدا می‌کند، دیگر این آسمان، آسمان دیگری است، ستاره‌ها دیگر تغییر کرده... نه آقاجان، لقاء پروردگار حالت ربطی است که بین بنده و خداست و البته آن ملاقات یک مسأله مقول به تشکیک است، یعنی به هر مرتبه که آن جنبه تعلق به خدا تحقق پیدا کرده در همان لحظه لقاء پروردگار تحقق پیدا کرده است.

شما وقتی که در جلسه‌ای شرکت می‌کنید که ذکر امام حسین علیه السلام هست، روضه عزاداری سید الشهداء علیه السلام هست وقتی که وارد آن جلسه می‌شوید، وارد آن حال و هوا می‌شوید، وارد آن فضا می‌شوید، ذاکر دارد ذکر مصیبت می‌خواند، واقعاً حالتان تغییر می‌کند یا نمی‌کند؟ می‌کند دیگر، یک چیزی بدیهی است دیگر، مسأله [منحفی] نیست دیگر، برای همه‌مان تغییر می‌کند یا نمی‌کند؟ می‌بینیم: عجب حالی است، عجب فضایی است، چه مسأله‌ای در آنجا الآن تحقق پیدا کرده که این برداشت و بینش برای شما پیدا شده؟ چه مسأله‌ای فرق کرده؟ چه شده؟ وارد شدن در حریم امام حسین علیه السلام، شما که وقتی وارد آن مجلس می‌شوید در همان موقع وارد خیمه امام حسین علیه السلام شدید، تمام شد ولی هر کسی به اندازه درکش، هر کسی به اندازه فهمش، نمی‌گویم همه یکسان است. زیارت امام رضا علیه السلام را همه می‌رویم، من می‌روم زیارت امام رضا علیه السلام، شما می‌روید، دیگران می‌روند، افراد می‌روند، یکی می‌رود زیارت امام رضا علیه السلام اول نگاه به این ضریح می‌کند که این ضریح با قدیم چقدر فرق دارد! نقره‌اش چقدر بیشتر است، طلایش چقدر بیشتر است، ریزه‌کاری و منبت‌کاری و تشکیلاتش چقدر فرق می‌کند، این یک زیارت، این زیارت ضریح و نقره و چوب و آهن

است، یکی هم می‌رود مثل زیارت حضرت حداد رضوان الله علیه که هفت طواف می‌کند می‌گوید: طواف حقیقی اینجاست و وقتی که طواف می‌کند - من در آن زمان سنم حدود سیزده سال بود- نگاه می‌کردم اصلاً حالش نبود که دارد چه می‌کند، چشم نگاه می‌کرد ولی جایی را نمی‌دید، حواس یک جای دیگر است، فکر یک جای دیگر است، قلب یک جای دیگر است، آن هم یک زیارت است.

بین این دو تا زیارت فاصله چقدر است؟ بگوییم بین زمین و آسمان؟ کم گفتیم، کم گفتیم، بگوییم بین مغرب و مشرق، کم گفتیم، قابل تصور نیست، آن زیارت می‌کند نقره را و سنگ را و چوب را و این زیارت می‌کند حقیقت علی بن موسی الرضا علیه السلام را، بدون هیچ واسطه، بدون هیچ مانع، و بدون هیچ وسیله و بدون هیچ رادع و مانعی. نفس مطهر علی بن موسی الرضا علیه السلام را در آنجا زیارت می‌کند و جبین بر آن آستان می‌ساید. آن زیارت زیارتی است که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: کسی که پاره تن من را زیارت کند عارفاً به او، هزار حج و هزار عمره هم به او نمی‌رسد این، این است، هزار حج و هزار عمره مقبوله، اصلاً من می‌گویم: قابل تعداد نیست، هی پیغمبر صلی الله علیه و آله دارند بالا می‌برند بر حسب استعداد و سعه و ظرفیت خود افراد و میزان فهم و شعور و درکی که برای افراد هست، اصلاً قابل برای شمردن نیست، کسی که برود امام رضا علیه السلام را زیارت کند، چقدر خدا می‌خواهد به او صواب بدهد؟ مگر امام رضا علیه السلام حدی دارد؟ مگر امام رضا علیه السلام مقدارش مشخص است؟ مگر کمیتش مشخص است؟ امام رضا علیه السلام لایتناهی است، امام رضا علیه السلام مطلق است، امام رضا علیه السلام لایتناهی است این خودش را وارد در یک فضای لامتناهی کرده، هزار تا؟ هزار تا چیست! هزار میلیارد؟ هزار میلیارد چیست! اصلاً یعنی چه، اطلاق که عدد بر نمی‌دارد، لایتناهی که عدد بر نمی‌دارد!

اینها برای ماست، یکی دو تا سه تا ده تا، حالا بسته به هر کسی بر حسب تفاوت خود افراد. خُب کسی دلش را وارد این فضا کند یعنی چه؟ چه قضیه‌ای در اینجا اتفاق افتاده است؟ ما بهشت را به چه می‌گوییم؟ ما نعمت الهی را به چه می‌گوییم؟ ما لقاء را به چه می‌گوییم؟ ما اقتراب را به چه می‌گوییم؟ ما مجرد را به چه می‌گوییم؟ آن در اینجا محقق شده است برای هر کسی به همان میزان سعه وجودی خودش؛ بله، امام رضا علیه السلام دریاست، دریای بیکران هر کسی که بیاید به اندازه ظرفیتش، اضافه نه، اگر اضافه بدهد اصلاً به طور کلی شخص کن فیکون می‌شود، بلکه به همان مقدار ظرفیتش به او می‌دهد به یکی یک فنجان می‌دهد، به یکی یک کاسه می‌دهد، به یکی یک دیگ می‌دهد، به یکی یک خم می‌دهد. به آنهایی که: خُب دیدیم و رفتند و زیارت کردیم، آن دیگر می‌آورد آنها را می‌ریزد در دریای خودش و غرق می‌کند و دیگر حساب آنها فرق می‌کند، مسئله آنها تفاوت می‌کند، از میزان دادن

و از میزان کمیت و مقدار مسائل خارج است.

لذا آنها نحوه ادارکشان از علی بن موسی الرضا را که نمی‌توانستند به ما بگویند، چه بگویند؟ بگویند: ما رفتیم امروز زیارت کردیم چه دیدیم، چه احساسی داشتیم؟! می‌توانند بگویند؟ نه، اصلاً قابل گفتن نیست، چون امام رضا علیه السلام قابل گفتن نیست، خود امام رضا علیه السلام قابل گفتن نیست، قابل بیان نیست، خودش هم فرموده: اوهام عقول شما نمی‌رسد به آنچه که ما هستیم، عقولتان همه اوهام است، عقلی که شما با آن دنیا را دارید رتق و فتق می‌کنید، زندگیتان را دارید تدبیر و اداره می‌کنید، اصلاً اینها مربوط به همین نخودچی و لوبیا و پفک و زردچوبه و اینهاست! مربوط به ما نیست، مربوط به ولایت نیست، مربوط به مسائل و انکشافات و این مطالب نیست، اینها همه اوهام است.

این حالتی که برای ما هست این حالت یعنی بهشت، یعنی نقد، پس هر کسی در همان حالتی که هست بهشت او هم همان است. وقتی که وارد مجلسی می‌شویم که آن مجلس مجلس ذکر است همین که در آن حال و هوا قرار می‌گیریم یعنی بهشت نقد داده شد، دیگر چه معامله‌ای می‌خواهد در اینجا انجام بشود؟ چه معامله‌ای؟ که انسان بخواهد در انتظار بماند، همین که شما وارد خیمه سید الشهداء شدید یعنی بهشت را برای خود آوردید، وارد بهشت شدید، در آیه قرآن مقابلش هم هست: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ** **العنکبوت، ۲۴**، جهنم احاطه به کافرین دارد، کافرین را دربر گرفته؛ یعنی آن فضایی که آنها هستند، آن فضای ظلمانی که فضای نفسانی است، فضای بگیر و ببند، فضای پرونده‌سازی، **جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ** اینها را گرفته، فضای نقشه‌پردازی برای این و آن، فضای پرونده‌سازی برای این و آن، فضای تهمت‌زنی به این و آن، فضای تقلب، فضای دروغ، **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ**، جهنم است، اگر جهنم نبود که دروغ نمی‌گفت، اگر جهنم نبود که تقلب نمی‌کند، اگر جهنم نبوده که دزدی نمی‌کند، اگر در جهنم نباشد که مال مردم را نمی‌خورد، اگر جهنم نباشد که مال مردم را نمی‌گیرد و فرار کند ها؟ پس جهنم است، پس چی در بهشت است؟! آدمی که در بهشت است برمی‌دارد مال مردم را می‌گیرد که دربرود، آدمی که در بهشت بلند می‌شود دروغ بگوید؟ جور در نمی‌آید، با هم جور در نمی‌آید.

زید بن حارث وقتی که آمد پیش پیغمبر و صورتش زرد بود و ... خُب جریانش را همه می‌دانند دیگر، به حضرت عرض کرد به یقین رسیده‌ام، حضرت فرمودند: علامت یقینت چیست؟ فرمود: بهشت را می‌بینم، افرادی که در بهشت هستند الآن دارم می‌بینم، الآن افرادی که در بهشت هستند نه اینکه افرادی که بعداً می‌روند بهشت را دارم می‌بینم! افرادی که الآن در بهشت هستند را من دارم می‌بینم، جهنم را دارم می‌بینم، افرادی که الآن در جهنم هستند را دارم می‌بینم! خیلی عجیب است! حواسمان باید جمع باشد، متوجه باشیم که چطور می‌شود انسان در یک موقعیتی قرار می‌گیرد که هرچه می‌گویند

گوش نمی دهند، چرا؟ چون در جهنم است، گوش دیگر نمی گیرد، چون در جهنم است، می گوید: نه، قبول ندارم، بابا به این دلیل، به این دلیل، به این دلیل! نه، من قبول ندارم، چرا قبول ندارد؟ جهنم است، فضایش رفته در یک ظلمت و ظلمت را احاطه کرده است، لذا حرف حق در گوشش نمی رود، آدم چه بگوید؟ خُب التماس دعا داریم، بفرمایید، برو، چه کار کنیم؟ **وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿۱۰۴﴾** **العنکبوت**، بعد اینجا شروع کرد افشا کردن، خلاصه خرابکاری، پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوییش را گرفتند: - خُب تا اینجا درست، بابا خرابکاری نکن بگذار کارمان را بکنیم.

- می خواهی ای پیغمبر اینهایی که الآن دور تو نشسته اند بگویم کدامشان الآن در بهشت است کدامشان در جهنم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: ساکت، اینجا دیگر خطرناک است، داری از خط قرمز رد می شوی، خلاصه یک چیزی به تو دادیم، ولی سر را نگهدار دیگر، حالا دیدی چشمت را ببند و کاری نداشته باش! خیلی عجیب است!

اتفاق افتاده برای آنهایی که چشمشان باز شده، مگر نشنیده اید؟ افرادی که صورت برزخی افراد را حیوانات می بینند، خُب بهشت و جهنم است دیگر، آن کسی را که به صورت گرگ طرف دارد می بیند، مگر گرگ جایش در بهشت است؟ جای گرگ کجاست؟ آن کسی را که دارد به صورت خوک می بیند، این خوک کجاست؟ مگر در بهشت خوک را راه می دهند؟ آن کسی را که به صورت سگ شخص می بیند... دارد به صورت سگ می بیند!

خدا رحمت کند مرحوم مطهری خدا رحمتش کند، یک روز آمده بود منزل ما - چون هفته ای یک مرتبه ایشان می آمد منزل ما و ملاقاتی با مرحوم آقا رضوان الله علیه داشتند - صحبت می کردند من چایی برایشان آوردم، خُب خیلی وقت ها هم ما نبودیم، قم بودیم و... گاهی اوقات هم که تهران بودیم و این ملاقات اتفاق می افتاد ولی ما در اتاق نبودیم، ملاقات آنها خصوصی بود. من داشتم چایی می آوردم در حینی که می آوردم این را شنیدم که مرحوم آقای مطهری داشتند به مرحوم آقا این را می گفتند که: شنیدم از مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری، که در تهران بودند و در مسجد حاج فیض الله نماز می خواندند از علماء و فقهاء بودند، خدا رحمتشان کند، - سلسله سند این خبر هم همه افراد موّجه و موثق هستند - مرحوم آقای سید احمد خوانساری شنیدند از مرحوم آقای شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی، بنده شنیدم از مرحوم مطهری ایشان می گفتند شنیدم از آقا سید احمد خوانساری این هم سلسله سند شما هم دیگر می توانی نقل کنی، این سلسله سند به خود مرحوم آقا شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی که: در سفری که به عتبات عالیات مشرف شده بودم در نجف اشرف موقعی که از حرم امیرالمؤمنین علیه السلام روزها

بیرون می‌آدم بزرگان از علماء را به شکل خوک می‌دیدم، البته اسم بردند ولی من در اینجا اسم نمی‌برم! اگر بگویم مبهوت خواهید شد! این قضیه چیست؟ مسأله چیست؟ حالا می‌توانیم بگویم الآن این شخص در بهشت است؟ خوک که در بهشت نیست. خوک را که در بهشت راه نمی‌دهند.

این هم اضافه بوده که افراد را خوک و اشکال دیگر می‌دیدند. خُب این حالت که انسان در این وضعیت هست این حالت یعنی لقاء پروردگار، آن طرف قضیه یعنی لقاء شیطان، ابالسه، جنود ابالسه، لشکر ابالسه، ظلمت، کدورت، نفسانیات و سایر امور و سایر مسائلی که بالاخره همه در آن کم و بیش ارتباط دارند.

بنابراین هر جا که دیدید حالت روحانیتی برایتان دست داده، حالت نورانیتی دست داده، حالت سبکی دست داده، توجه به مبدأ پیدا کردید، می‌خواهید اشکی بریزد، می‌خواهید نشاط روحانی پیدا بکنید، حوصله شنیدن خبر و مبر و از این چیزها ندارید، حوصله صحبت کردن افراد راجع به اینکه: این گران شد و نان ارزان شد و نمی‌دانم برنج چی چی شد ندارید، بدانید که در آنجا لقاء خدا تحقق پیدا کرده منتهی، در آن سطح است، در آن سطح است. سطح‌های دیگر هم داریم، بالاتر هم داریم، بالاتر هم داریم، بالاتر هم داریم، تا دیگر می‌رسد به یک جا که دیگر محوضت لقاء الهی است که آنجا را مرتبه فناء می‌گویند، مرتبه ورود در حرم و ورود به حرم ذات الهی می‌گویند و آنها دیگر یک مسائل دیگر است.

اما در همین مرتبه، هر کجا دیدید که حوصله قرآن ندارید، حوصله دعا ندارید، حوصله خواندن اشعار اولیاء ندارید، حوصله حافظ را ندارید، حوصله مولانا را ندارید، توجه ندارید، دلتان می‌خواهد خبر بشنوید، دلتان می‌خواهد از این حرف‌ها گفته بشود، آهان! زنگ خطر در ذهن و در مغزتان به صدا درآید که هان: چه دارد انجام می‌شود؟! فوری دست و پایتان را جمع کنید، فوری این طرف و آن طرف را کنار بگذارید، مسائل را کنار بگذارید، و ببینید که خلاصه دارد فاصله می‌افتد، و قضایا از آن لقاء خدا دارد فاصله می‌گیرد، چون میل به سمت ظلمت است، میل دارد به سمت ظلمت می‌افتد، علاقه و شوق به آن سمت دارد کش پیدا می‌کند، تمایل پیدا می‌کند، سریع بیاید قطعش کنید، نگذارید بیاید، نگذارید رسوخ پیدا کند، نگذارید این کدورت بماسد و سفت شود، جلوگیری کنید.

إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا ﴿۲۰۱﴾، این آیه قرآن را همیشه در نظر بیاورید وقتی که طائفه‌ای از شیطان، طائف یعنی طوف می‌کند دارد می‌گردد - دیدید می‌گویند که پرنده وقتی که می‌آید دور می‌زند، دور می‌زند، دور می‌زند، این کبوتر و این پرنده‌ها همین‌طور دور می‌زنند بعد یکدفعه یک شاخه را پیدا می‌کند می‌رود روی یک شاخه می‌نشیند؟ این را می‌گویند طوف، طوف می‌کند، یعنی همین‌طور می‌گردد تا یک شاخه‌ای را پیدا کند، یک جایی مأمنی را پیدا کند، می‌رود آنجا می‌نشیند - وقتی

شیاطین می آیند، دور قلب این دارند طوف می کنند، می گردند و می خواهند بنشینند، فوری می فهمد اینها را رد می کند. تذکروا، متوجه می شوند و از مسأله رد می شوند تا می بینند که یک کسی دارد غیبت می کند، صحبت می کند راجع به کسی یا چیزی...؛ دیده‌اید؟ آدم گاهی اوقات نشسته، یکی شروع می کند راجع به دیگری حرف می زند، می گوید، می گوید، می گوید آدم یکدفعه نگاه می کند می بیند دارد سنگین می شود، سنگین می شود، خُب نگذار دیگر، دیگر گوش نده: آقا بلندشو بریم! سبزی کیلو چنده؟ نمی دانم نان کیلو چنده؟ نگذار به آنجا برسد، چون بعضی ها بیکار هستند، فقط ذکر و فکرشان همین حرف ها و چرت و پرت هاست می آیند و حال انسان را می گیرند. یا فرض کنید که می بینید نشسته‌اید یک تلفنی زده می شود: راستی شنیده‌ای که فلانی چه گفته؟ می بینی هان؟ آره، نه نشنیدم، تو هم نشنیدی فلان و این حرف‌ها، آره یک همچین چیزهایی می گویند تا می بینید که این از آنهایی است که ممکن است برای شما کدورت ایجاد کند: فلانی حالا بگذریم از این حرف‌ها، بگو: نه! می گوید: بگذار من بگویم! بگو: نه، حرف را عوض کن، نکنی قطع می کنم!

آدم باید زرنگ باشد، آدم باید متوجه باشد، اگر گوش بدهی و ملاحظه بکنی و گوشت را بسپاری یک تگه ازت رفت، کنده شد، یک تگه کنده می شود، نگذار کنده شود، نگذار این سرمایه‌ای که خدا به تو داده این سرمایه را به همین مجانی بیایند بگیرند، یک تگه این بکنند، یک تگه هم آن بکنند، یک تگه هم ... چی چی ماند؟ چی چی ماند؟ نگه دار، مستقیم باش، و بر باب قلبت بایست و نگهبان باش. مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه می فرمودند: سالک باید جلوی درب قلبش بایستد و نگذارد هر ناوارد و هر نامحرمی وارد این قلب شود، قلب عرش الرحمن است، منزل خداست و انسان در منزل خدا غیر خدا را نباید وارد کند.

خُب دیگر مطلب به اینجا رسید إن شاء الله تتمه مطالب اگر خدا بخواهد برای جلسات بعد.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد